



روزشمار محرم (۳)؛ نمی‌گذارم تو به حسین (ع) نزدیک شوی

یکی از وقایعی که در روز سوم ذکر شده است این است که امام (ع) ساکنین کربلا را احضار کرد و اطراف و نواحی قبر خود را از اهل نینوا و غاصریه به مبلغ شصت هزار درهم خرید.

یکی از وقایعی که در روز سوم ذکر شده است این است که امام (ع) ساکنین کربلا را احضار کرد و اطراف و نواحی قبر خود را از اهل نینوا و غاصریه به مبلغ شصت هزار درهم خرید.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه: «عمر بن سعد یک روز بعد از ورود امام به کربلا یعنی روز سوم محرم با چهار هزار سپاهی از اهل کوفه وارد کربلا شد. و عروة بن قیس احمسی را به سوی حسین (ع) فرستاد و به وی گفت: نزد حسین برو و از او بپرس که برای چه آمدی؟ و چه می‌خواهی؟

چون عروه از کسانی بود که برای حسین (ع) نامه نوشته بود لذا خجالت کشید که نزد او برود. عمر بن سعد این کار را به همه سرانی که برای حسین (ع) نامه نوشتند پیشنهاد کرد و همه آنها امتناع کردند و خوش نداشتند این کار را به عهده بگیرند. بالاخره کثیر بن عبد الله شعبی که سوارکاری شجاع و هیچ چیز جلودار او نبود از جایش برخاست و گفت: من به سوی او می‌روم، و به خدا سوگند اگر بخواهی او را غافلگیر می‌سازم و می‌کشم.

عمر به او گفت: نمی‌خواهم او را غافلگیر کنی و بکشی، بلکه نزد او برو و از او بپرس برای چه به اینجا آمدی؟ کثیر به سوی حسین (ع) رفت، چون ابو ثمامه صائدی او را دید به حسین (ع) گفت: یا ابا عبد الله! خداوند کارهایت را به نیکی ختم کند، بدترین اهل زمین و پرجرئت‌ترین آنها در قتل و خونریزی به سوی شما آمده است. سپس ابو ثمامه به سوی او برخاست و به وی گفت: شمشیرت را کنار بگذار.

گفت: نه، بلکه من فرستاده هستم؛ اگر می‌شنوید، آنچه را که بدان فرستاده شدم، می‌گویم و اگر نپذیرید، باز می‌گردم. ابو ثمامه صائدی گفت: پس من قبضه شمشیرت را در دست می‌گیرم و آن وقت تو حاجت را بازگو کن. گفت: نه به خدا سوگند که تو دست به آن نمی‌بری.

ابو ثمامه گفت: پیغامت را به من بگو و من آن را از طرف تو ابلاغ می‌کنم، و نمی‌گذارم تو به حسین (ع) نزدیک شوی. زیرا که تو آدم بدکاری هستی.

پس به همدیگر دشنام دادند و کثیر نزد عمر بن سعد بازگشت و جریان را به او گفت.

خداوند جنگ با او را نصیب نکند

پس عمر بن سعد قره بن قیس حنظلی را خواست و به وی گفت: وای بر تو ای قره! نزد حسین برو و از او بپرس که برای چه آمده و چه می‌خواهد؟

قره به سوی حسین (ع) رفت، چون حسین (ع) دید که او می‌آید فرمود: آیا این مرد را می‌شناسید؟ حبیب بن مظاهر گفت: آری، این مردی است از خاندان حنظله از قبیله تمیم، او خواهرزاده ما است و من او را فردی با تدبیر و خوش فکر می‌دانستم و گمان نمی‌کردم او را در چنین موقعیتی ببینم. قره نزد حسین (ع) آمد و سلام داد و پیغام عمر بن سعد را به آن حضرت رساند.

حسین (ع) به او فرمود: مردم شهرتان برای من نامه نوشتند که به سوی ما بیا، حال اگر از من بیزار شدید، باز می‌گردم. آنگاه حبیب بن مظاهر گفت: وای بر تو ای قره! کجا برمی‌گردی؟ آیا نزد این مردم ستم‌پیشه برمی‌گردی؟ این مرد را یاری کن، مردی که خداوند به واسطه پدرانش تو را عزیز و گرامی داشت.

قره گفت: نزد صاحب خویش برمی‌گردم و جواب پیغامش را به او می‌رسانم و آنگاه در این باره فکر می‌کنم.

پس به سوی عمر بن سعد بازگشت و سخنان حضرت را به او رساند.

عمر بن سعد گفت: امیدوارم خداوند جنگ با او را نصیب نکند. (۱)

زائرین قبرم را تا سه روز پذیرایی کنید

«از وقایعی که در روز سوم ذکر شده است این است که امام (ع) ساکنین کربلا را احضار کرد و اطراف و نواحی قبر خود را از اهل نینوا و غاصریه به مبلغ شصت هزار درهم خرید و به آنها بخشید. به شرط اینکه مردم را به قبر آن حضرت راهنمایی کنند و زائرین قبر مطهر را تا سه روز پذیرایی و میهمانی نمایند. امام صادق (ع) فرمودند: مساحت حرم آن حضرت که خریده شد، چهار میل در چهار میل بود که بر اولاد و محبین حضرت حلال و بر دیگران حرام می‌باشد.» (۲)

پاورقی:

-ترجمه الارشاد شیخ مفید ج ۲ صص ۱۷۷-۱۷۲

-۲ مقتل از مدینه تا مدینه، سید محمد جواد ذهنی تهرانی ص ۳۴۴ به نقل از کشکول شیخ بهایی و قصه کربلا به نقل از مجمع

